

نمایشنامه « دوستت دارم عزیزم »

نوشته: پژمان شاهوردی

وقتی کبوتری شروع به معاشرت با کلاغ ها می کند پرهایش سفید می ماند، ولی قلبش سیاه می شود . دوست داشتن کسی که لایق دوست داشتن نیست اسراف در محبت است.
(دکتر علی شریعتی)

بازیگران:

زن

مرد

صحنه: نمایی از یک اتاق با چیدمانی عجیب غریب. زن در روی تختی در خواب است ؛ مرد با تعدادی نان سنگک که در دست دارد وارد اتاق می شود.

مرد: عزیزم سلام.

زن: (سکوت)

مرد: سلام عزیزم.

زن: (سکوت)

مرد: (فریاد میزند)عزیزم سلام.

زن: (با ترس)چی شده؟...چی شده؟...

مرد: نترس عزیزم منم.

زن: تویی عزیزم؟تو اینجا چه کار می کنی؟

مرد: عزیزم اینجا نباشم کجا باشم؟

زن: مگه امروز نرفتی سر کار عزیزم؟

مرد: چرا عزیزم رفتم

زن: رفتی؟!

مرد: آره عزیزم رفتم.

زن: اگه رفتی پس اینجا چه کار می کنی عزیزم؟

- مرد: عزیزم فکر می کنم امروز به کم دیر بیدار شدی.
- زن: دیر؟! مگه ساعت چنده؟
- مرد: نوزده
- زن: نوزده؟! مگه ساعت نوزده هم داریم؟
- مرد: هفت عزیزم , یا به روایتی پاسی از روز گذشته
- زن: وای!!!! چرا؟
- مرد: چی چرا؟
- زن: یعنی چرا من تا حالا خوابیدم؟
- مرد: لابد به خاطر حرفای دیشب با مامی جون بوده
- زن: نه. حالا یادم افتاد, من داشتم توی خواب به فیلم خوب می دیدم
- مرد: اما عزیزم فکر می کنم فیلم نبوده صددر صد سریال بوده که اینقدر طول کشیده. اگه می خوای من می
- رم تا تو ادامه ی فیلمت رو ببینی
- زن: نه عزیزم, قسمت بعدش رو گذاشتم برای امشب
- مرد: پس تنبل تنبل بیدار شو, بشور دست و رو را , شانه بزنی مو را که می خوام به خبر مهم بهت بدم
- زن: خبر مهم؟ وای من عاشق خبرای مهمم. یالا زود بگو چه خبری عزیزم؟
- مرد: حدس بزنی
- زن: حتما اجرأج شدی
- مرد: عزیزم اجرأج شدن من خبر خوبیه؟
- زن: شوخی کردم عزیزم, پس لابد ازدواج کردی؟
- مرد: به نظرت ازدواج کردن من خبر خوبی عزیزم؟
- زن: منظورم اینه که تو با به دختر پول دار ازدواج کنی بعد, اون بمیره , بعد تمام ثروتش برسه به ما
- مرد: خدا نکنه!!!!
- زن: یعنی خدا نکنه اون بمیره؟ پس انشاءالله من بمیرم که داغ همه چی مونده توی دلم
- مرد: عزیزم منظورم اینه که :خدا نکنه که من با کس دیگه ایی ازدواج کنم
- زن: عزیزم منظور منم این بود که من اینقدر تو رو دوست دارم که اگه خودت بگی یکی دیگه رو دوست
- داری من سدا رها تون نمی شم و خودمو می کشم کنار
- مرد: راست می گی عزیزم؟
- زن: بله که راست می گم

- مرد: راستش رو بخوای عزیزم توی ادارمون یکی از همکارای من فکر کرده که من مجردم؛ یه چند وقتی که یه جورایی نگام می کنه، منم یه جورایی نگاه اون می کنم، هی اون نگاه می کنه، منم هی نگاه می کنم....
- زن: هم چشم اون همکارت رو در می آرم هم چشم کور شده ی خودت رو. اون اداره رو سر خودت و همکارت خراب می کنم
- مرد: غلط کردم عزیزم به خدا شوخی کردم آخه منو چه به این جور کارا
- زن: دیگه از این جور شوخی های مسخره نکنی ها
- مرد: چشم عزیزم
- زن: عزیزم چرا بررو بر وایسادی منو نگاه می کنی؟
- مرد: تو بگو چه کار کنم عزیزم؟
- زن: دِ بگو اون خبری رو که می خواستی بدی
- مرد: حدس بزن عزیزم
- زن: خبر خوبه؟
- مرد: خوبه خوب
- زن: وای دوستت دارم عزیزم
- مرد: چرا عزیزم؟
- زن: چون حتما خبرت یا خریدنیه؟ یا پوشیدنیه؟ یا خوردنیه؟ یا؟؟؟
- مرد: هیچکدوم عزیزم
- زن: اگه از این چیزا نیست پس خودت بگو من حوصله فکر کردن ندارم عزیزم
- مرد: یه کم بیشتر فکر کن عزیزم
- زن: (چشمش به نان های سنگک دست مرد می افتد) اووه عزیزم من یه کم خواب ویدار بودم و دستهای تو رو ندیدم، لابد خبرت اینه که امشبم نون به مقدار کافی برام گرفتی، خودت که می دونی —
- مرد: صدیق خانم گفته : لبه های نون برای پوست تو مثل سم می مونه و باید فقط وسط نون رو بخوری و بقیه اش رو....
- زن: از اینکه به حرفای من توجه می کنی از ت ممنونم عزیزم. من و تو توی همه چیز با هم تفاهم داریم، چرا؟
- مرد: چی چرا؟
- زن: به حرفای من توجه می کنی؟
- مرد: چون دوستت دارم عزیزم
- زن: تو بهترین مرد دنیا هستی، جانونی توی آشپز خونه است عزیزم

(مرد می رود و زن رختخوابش را جمع می کند)

مرد: اما عزیزم خبر من نون سنگک نبود

زن: پس چی بود عزیزم؟

مرد: یه کم فکر کنی حتما می فهمی

زن: می شه یه راهنمایی کنی عزیزم؟

مرد: راهنمایی اینکه هر ماه من این خبر رو بهت می دم

زن: هر ماه؟! وای حالا فهمیدم عزیزم، ماه گرد ازدواجمونه عزیزم.... خدای من، من هرگز خودم رو به

خاطر فراموش کردن این روز نمی بخشم (با تلفن همراهش شروع به گرفتن شماره می کند)

مرد: چه کار می کنی عزیزم

زن: آه...نمی گیره

مرد: خوب عزیزم از تلفن خونه زنگ بزن

زن: بی کلاسیه عزیزم، آها گرفت. خاله جون سلامی خواستم بگم مرسی که برام یه شوهر خوب گیر آوردی

(شروع به گرفتن شماره با تلفن همراه می کند)

مرد: به کی زنگ می زنی عزیزم؟

زن: اه نمی گیره

مرد: با تلفن خونه بزن

زن: بی کلاسیه عزیزم. گرفت. آقا سلام مشترک ۲۱۹ هستم لطفا (رو به مرد) دوستت دارم عزیزم

مرد: چی؟

زن: (به گوشی) لطفا یه کیک سه طبقه با ۲۸ تا شمع و روش هم بنویسید ماه گرد عاشقیمان مبارک، آدرس

هم که دارید؟ پلاک ۱۷ البته شما اول پلاک ۱۵ رو بزنید و بگید برای واحد ۱۷ کیک سه طبقه آوردم. مرسی خدافظ

مرد: اما عزیزم

زن: دیگه بیشتر از این شرمندم نکن خودم می دونم (میز را آماده می کند)

مرد: عزیزم می خواستم -

زن: اوه داشت یادم می رفت (با تلفن همراهش شروع به گرفتن شماره می کند) آه نمی گیره

مرد: با تلفن خونه زنگ بزن

زن: بی کلاسیه عزیزم. آها گرفت. سلام آقا مشترک ۵۱۱ هستم نه خیر امشب یه چیز دیگه (رو به مرد) دوستت

دارم عزیزم

مرد: چی؟

زن: چی می خوری عزیزم؟

مرد: من؟ از غذای دیشبمون خیلی مونده عزیزم

زن: اون سهم گربه هاست (به گوشی) با شما نبودم لطفاً یه دونه پیتزا گوشت با یه دونه پیتزا قارچ. با ماست

و سیب زمینی و سالاد. آره پلاک ۱۷ است اما شما اول ۱۶ رو بنزید بگید که برای واحد شماره ۱۷ پیتزا آوردم. چرا؟ تا

چشمشون کور شه که ما هر شب پیتزا می خوریم

مرد: اما عزیزم می خواستم بگم که -

زن: وای فهمیدم عزیزم. ببخش که برای شبی به این مهمی خودم رو آماده نکردم

(زن می رود و می آید و با صدای بلند در وسط اتاق شروع به گریه کردن می کند)

مرد: چی شده عزیزم؟!

زن: من خیلی بد بختم

مرد: چرا عزیزم؟

زن: حتی یه مداد هم ندارم که باهاش به خودم رنگ و لعاب بدم

مرد: اما عزیزم دو روز پیش رفتی و کلی لوازم آرایش خریدی

زن: (یک کیف بزرگ را به وسط اتاق می اندازد) تو به اینا می گی لوازم آرایش. اینا دیگه دهنده شدن

مرد: خودت رو اذیت نکن عزیزم، فردام روز خداست، بهت پول می دم بری بخری

زن: راست می گی عزیزم؟

مرد: اوهم

زن: چرا؟

مرد: چی چرا؟

زن: به من هیچ وقت نه نمی گی؟

مرد: چون دوستت دارم عزیزم

زن: وای تو بهترین مرد روی زمینی (با تلفن همراهش شروع به گرفتن شماره می کند) آه نمی گیره

مرد: خوب با تیفن خونه بزن

زن: بی کلاسیه عزیزم. آها گرفت. خاله جون سلام می خواستم بگم مرسی که برام یه شوهر خوب پیدا

کردی، خداافظ

مرد: عزیزم اگه اجازه بدی می خواستم بگم که -

زن: وای من واقعا آلزایمر گرفتم؛ الان می پوشم عزیزم

مرد: چی؟!

زن می رود و با یک گونی پر از لباس بر می گردد و در وسط اتاق شروع به گریه کردن می کند)

زن: من واقعا بد بختم عزیزم؛ کسی که تو ی ماه گرد ازدواجش حتی یه لباس نداشته باشه پیوشه واقعا بد بخته

مرد: اما عزیزم از عمر این لباس ها یک ماه بیشتر نمی گذره

زن: منظورت اینه که من لباسی رو که توی یه جشن پوشیدم دوباره پیوشم؟ اونوقت نمی گی سمیرا و آزاده و میترا پشت سرم چی می گن؟

مرد: اما عزیزم اونا که اینجا نیستن

زن: بالاخره می فهمن یا نه؟؟ من واقعا یه زن بد بختم (گریه می کند)

مرد: خودت که می دونی من تحمل گریه های تو رو ندارم. امشب یکیشون رو پیوش قول می دم برای فردا برم جدید ترین لباس رو برات سفارش بدم عزیزم

زن: چرا؟

مرد: چون دوستت دارم عزیزم

زن: تو بهترین مرد دنیایی (با تلفن همراهش شروع به گرفتن شماره می کند) خاله جون سلام می خواستم بگم مرسی که برام یه شوهر خوب پیدا کردی، خدافظ (رو به مرد) حالا دیگه وقتشه
مرد: وقت چی عزیزم؟

زن: وقت یه جشن درست و حسابی، یه جشن که چشم همه رو کور کنه (شروع به روشن کردن تمای چراغ ها می کند به طوری که نور چشم ها را آزار می دهد)

مرد: عزیزم به نظرم دارم کور میشم به نظرت این همه نورافشانی لازمه؟

زن: (به حرف مرد گوش نمی دهد و شروع به گرفتن شماره با تلفن همراهش می کند) آه نمی گیره

مرد: با تلفن خونه بزنی

زن: بی کلاسیه عزیزم. آها گرفت. سمیرا جون سلام خواستم بگم نه که امشب جشن ماه گرد ازدواجمونه و سفارش دادم کیک سه طبقه و پیتزا بیارن، یادم رفت بهت زنگ بزنم، تورو خدا ببخش. یه زحمت هم بکش به آزاده و زری ام بگو که اینجا چه خبر یادت نره ها خدافظ (رو به مرد) کور شدن رفت. تا دفعه ی دیگه نیاد برای من سرویس طلا نمانما کنه

(صدای در به گوش میرسد)

زن: یعنی کی می تونه باشه؟

مرد: خوب لابد پیتزا رو آوردن

زن: وای چقدر من حواسم پرت

(میرود و با کیک بر می گردد)

زن: عزیزم پیتزا نبود کیک بود. کیک مخصوص عاشقی من و تو(کیک را به روی میز می گذارد)عزیزم

امشب بهترین شب عمر منه

مرد: عزیزم یه موضوع مهم هست که می خواستم بهت بگم -

زن: می دونم چی می خوای بگی. راستش من عاشق این غافل کردناتم

مرد: یعنی می دونی من چی می خوام بگم؟!

زن: عزیزم بدون هیچ حرفی من چشم هام رو می بندم و تو بزارش روی میز

مرد: اما عزیزم موضوع اینه که -

زن: که مثل ماه قبل طلا نیست؛ می دونم عزیزم آخه من خودم بهت گفتم این ماه رو دیگه طلا نگیر. نوبت

به نوبت. یه ماه طلا یه ماه یه چیز دیگه

مرد: اما اگه دقت کرده باشی از - (صدای در به گوش می رسد)

زن: آه...بر خرمگس معرکه لعنت. یعنی کی می تونه باشه؟

مرد: این یکی حتما پیتزاست عزیزم

زن: من عاشق این با هوشی هاتم عزیزم. صبر کن الان بر می گردم(می رود و با پیتزا بر می گردد)اینم یه

پیتزای قارچ مخصوص آقا دوماد(روی میز می گذارد)

مرد: چه بوی خوبی حالا از کدوماشون بخوریم که مثل دیشب دست نخورده باقی نمونه؟

زن: تا وقتی که ردش نکردی هیچ کدومشون. پس یالا زود ردش کن بیا(چشم هایش را می بندد و دستش

را دراز می کند)یک...دو....سه.(اتفاقی نمی افتد)پس چی شد عزیزم؟

مرد: چی ،چی شد؟

زن: هدیه ی ماه گرد ازدواجمون؟

مرد: نگرفتم

زن: نگرفتی؟!!!!!!

مرد: نه عزیزم

زن: (با صدای بلند گریه می کند) یعنی تو، توی شب ماه گرد ازدواجمون برای من هدیه نگرفتی؟ من چقدر بد بختم (شروع به شماره گرفتن با تلفن همراهش می کند) آه نمی گیره

مرد: عزیزم با تلفن خونه بزن

زن: بی کلاسیه. آها گرفت. خاله جون دستت درد نکنه با این نونی که گذاشتی توی کاسه ما، مگه من چه بدی به تو کرده بودم که اینو برای من پیدا کردی؟ دیگه جای من توی این خونه نیست، این آقا زن نمی خواد، کُلفت می خواد. از صبح تا شب فقط بشور، بساب، بپز.....

مرد: (با فریاد) عزیزم می خواستم بگم ما هفته ی قبل ماه گرد ازدواج گرفتیم، تا بیست و سه روز دیگه وقت داریم برای ماه گرد بعد، اون طلایی ام که توی دستته هدیه ماه گرد این ماه بوده

زن: راست می گی عزیزم؟

مرد: بله عزیزم

زن: (به تلفن) خاله جون مرسی که یه شوهر خوب برام پیدا کردی. خداافظ (رو به مرد) پس چرا بهم نگفتی؟

مرد: چی رو؟

زن: این که زنگ نزدم پیتزا و شیرینی بیارن

مرد: چون دوست دارم عزیزم

زن: تو بهترین مرد دنیا هستی عزیزم

مرد: مرسی عزیزم

زن: خوب حالا دیگه بگو

مرد: چی رو؟

زن: خبرت رو دیگه

مرد: آها خبرم! حدس بزن

زن: بیست سوالیه؟

مرد: بپرس تا بگم

زن: تو جیب جا می شه؟

مرد: نه عزیزم

زن: این چه برگه ی اخراجیه که تو جیب جا نمی شه؟

مرد: (با عصبانیت) عزیزم توام گیر دادی به این اخراجی! گفتم که اخراج نشدم. آخه اخراج شدن من خبر خوییه؟!

زن: (گریه می کند) یعنی تو منو دعوا کردی؟ یعنی دستت رو، روی من بلند می کنی؟ چرا از اولش نگفتی دست بزن داری؟ حالا که پای یه بچه به میون اومده منو به باد کتک می گیری

مرد: من؟! تو رو؟! من کی دست روی تو بلند کردم؟ من غلط کنم. فقط می خواستم بگم که اخراج نشدم.....بینم
یعنی تو داری بچه دار می شی؟!

زن: اگه صدات رو برای من بالا ببری هر لحظه ممکنه که بچه دار بشیم. پس یالا بگو

مرد: چی رو؟

زن: خبرت رو

مرد: خبرم اینه که -

(ناگهان برق می رود)

زن: چی شد عزیزم؟

مرد: خوب معلومه برق رفت عزیزم

زن: آه نشد یه شب ما بدون دردسر صبح بشه

مرد: چه خوب. داشتم کور می شدم

زن: تو چیزی گفتی عزیزم؟

مرد: گفتم عزیزم کجایی نمی بینمت

زن: دارم دنبال کبریت می گردم

مرد: پیدا کردی؟

زن: آره عزیزم پیدا کردم

مرد: بیا اینم چراغ

(با خود چراغی را به وسط صحنه می آورد و روشن می کند)

زن: حالا شد

مرد: عزیزم می دونی چرا برق رفت؟

زن: لابد سیمی چیزی قطع شده دیگه. شماره اش چند بود؟

مرد: شماره چی؟

زن: اداره برق رو می گم دیگه

مرد: آها ۲۳۲۳۴۵۴۳ .

(شروع به گرفتن شماره با تلفن همراهش می کند)

زن: آه به خوشکی شانس. شارژم تموم شده. ببینم عزیزم تو شارژ نداری؟

مرد: عزیزم من گوشی دارم که بخوام شارژ داشته باشم؟ با تلفن خونه بگیر

زن: بی کلاسیه عزیزم. از زیر اون تخت یه کارت شارژ برای من بیا

(مرد کارت را می آورد)

زن: بخونش

مرد: ۷#۷۳۷۸۳۶۷*۹۴۸۴

زن: مرسی عزیزم (شروع به گرفتن شماره می کند) آها گرفت.

مرد: حرف زشتی زنی

زن: سلام. اداره برق؟ آقای محترم دو ساعته که برق ما رفته و شما تخت گرفین نشستین؟ پاشین برین ببینم

کجا سیمش قطع شده بندازیتش به هم. ناسلامتی ما جشن داریم..... چی چی رو سیم پاره نشده؟ الو الو

مرد: چی می گه عزیزم؟

زن: می گه سیم پاره نشده، کم آوردیم.

مرد: خوب لابد کم آوردن

زن: خوردن پیتزا توی تاریکی مثل خوردن زهر مار می مونه. یالا بخور عزیزم تا از دهن نیفتاده

مرد: سنگک ها رو چه کار کنیم عزیزم؟ می زاریمش برای فردا؟

زن: متلک می گی؟ سرکوفت می زنی؟ یعنی من فردا نونه یه شب مونده بخورم؟ منی که توی خونه ی بابام

هر روز صبح شیر غسل و باگت می خوردم حالا توی خونه شوهر سنگک کهنه بخورم؟ همونم مونده تا پشت سرم

دوره بیفتن که هر روز نون مونده می خوره

مرد: عزیزم من فقط سوال کردم. خودت که می دونی من هیچ وقت حرف تو رو زمین نمی زنم هر چی که تو

بگی

زن: چرا؟

مرد: چی چرا؟

زن: چرا همیشه باید حرف حرف من باشه؟

مرد: چون دوستت دارم عزیزم

زن: نوشابه می خوری عزیزم؟

مرد: مگه داریم

زن: نه، ولی اگه می خوری زنگ بزنم تا بیارن

- مرد: نه... نه عزیزم نمی خورم. مگه نشیدی اخبار گفت نوشابه آدم رو چاق می کنه
- زن: پس تا زنگ نزدم برات نوشابه بیارن زود باش بگو
- مرد: چی رو
- زن: خبرت رو دیگه
- مرد: آخه می ترسم
- زن: از چی
- مرد: از اینکه وسطای حرفم گاز این چراغ تموم بشه
- زن: خوب بشه. زنگ می زنیم برامون بیارن
- مرد: اما عزیزم مگه پیتزاست که بیارن؟
- زن: یعنی نمی آرَن؟
- مرد: میآرن اما فقط یه مشکل اینجاست
- زن: چه مشکلی؟ الان نشونت می دم که هیچ مشکلی نداره و با یه تلفن همه چی حله
- مرد: به کی زنگ می زنی؟
- زن: آه نمی گیره
- مرد: از تلفن خونه زنگ بزن عزیزم
- زن: بی کلاسیه
- مرد: الو سلام. لطفا دو تا گاز پیکنیک پُر همین الان برای ما بفرستید. (عصبانی) آقای محترم ما الان گاز نداریم
- شما می گی فردا می فرستم؟ قیمتش هر چقدر که می خواد باشه. لطفا سریع. آدرس رو یادداشت بفرمایید. رودکی
- بلوار میرداماد... یادداشت می کنید؟ الوالو. لعنت به این تلفن ها تا یه کلمه با هاشون حرف می زنی شارژشون تموم می شه (رو به مرد) عزیزم شارژم تموم شد
- مرد: وای چه بد. حالا باید چه کار کنیم؟
- زن: پیر
- مرد: پیرم؟!!!!
- زن: پیر از سر کوچه برام شارژ بگیر
- مرد: الان؟!!! هیچ می دونی ساعت چنده؟
- زن؟ یعنی می گی حرف منو گوش نمی دی؟ یعنی می گی پایه ی این زندگی همش با دروغ بوده و من نمی دونستم؟ یعنی همه حرفات دروغ بود؟ یعنی منو دوست نداشتی توی این مدت همش داشتی منو گول می زدی؟ یعنی من ارزش اینو ندارم که به خاطر من تا سر کوچه بری؟ (شروع به تماس با تلفن همراهش می کند)
- مرد: داری به کی زنگ می زنی؟

زن: به خاله، می خوام بینم این چی بود برای من انتخاب کرده

مرد: اما تو که شارژنداری عزیزم

زن: لعنت به این شانس

مرد: از خونه بزن

زن: مگه مرده باشم. اصلا بهتره من از این خونه برم که اینقدر تحقیر نشم (شروع به رفتن می کند)

مرد: باشه عزیزم

زن: باشه برم؟!!!!

مرد: باشه من می رم، می گیرم، میام

زن: چرا؟

مرد: چون دوستت دارم عزیزم

زن: تو بهترین مرد دنیایی عزیزم . لطفا پونزده تا پنج تومنی بگیر

مرد: پونزده تا؟

زن: یعنی می گی نمی گیری؟ یعنی می گی تموم این دوستت دارم ها دروغه یعنی -

مرد: باشه عزیزم می گیرم

زن: چرا؟

مرد: چون دوستت دارم عزیزم (شروع به رفتن می کند)

زن: کجا عزیزم؟

مرد: خوب دارم می رم شارژ بگیرم

زن: اما سوئیچ دست منه

مرد: مگه می خوام تا کجا برم؟ همین سر کوچه است، پیاده می رم و برمی گردم

زن: می خوام رسوا کنی؟ می خوام انگشت نشونم کنی؟ مگه نگفتم عزیزم هیچ وقت بدون ماشین توی

محله رفت و آمد نکن؟ نمی دونی این مردم همه چیزشون توی چشمشونه؟ همینم مونده سر کوفتم بزنند و بگن شوهر

فلانی گداست ماشین دارن اما پیاده گز می کنن که بنزینشون تموم نشه

مرد: باشه عزیزم

زن: چرا؟

مرد: چون دوستت دارم

(نور می رود و می آید. مرد خسته وارد اتاق می شود. زن به تخت لم داده است)

- مرد: عزیزم برقا اومد؟
- زن: آره عزیزم
- مرد: چه خوب
- زن: گرفتی عزیزم
- مرد: (پانزده کارت شارژیرون می آورد و به او می دهد) اینم خرج سه روز مکالمه شما
- زن: اُوه مرسی عزیزم
- مرد: مجبور شدم سه تا خیابون رو اضافه برم تا بتونم دور بزنم و برگردم. ببخش که دیر شد عزیزم
- زن: منم به تلا فی محبتت وان حموم رو پر کردم که بری چرک ها رو به آب بدی
- مرد: چرک ها رو؟؟ من که امروز صبح حموم بودم
- زن: عزیزم یعنی تو از تمیزی بدت می اد؟
- مرد: معلومه که نه اما اصلا خودت برو عزیزم
- زن: من دیروز رفتم عزیزم
- مرد: باشه عزیزم من میرم
- زن: چرا؟
- مرد: چون دوستت دارم عزیزم
- زن: تو بهترین مرد دنیا هستی. (شروع به رفتن می کند)
- زن: کجا عزیزم
- مرد: چرک ها رو به آب بسپارم
- زن: اما اول خبر. بعد حمام
- مرد: داشت دیگه از یادم می رفت عزیزم. خبرم این بود که -
- زن: عزیزم اصلا نمی خوام بگی
- مرد: چرا؟!
- زن: مگه تو نگفتی خبرت خوبه
- مرد: چرا عزیزم
- زن: با این قیافه ای که تو داری فقط می شه خبر بد داد. عوضش کن عزیزم. شاد باش و بگو
- مرد: نمی تونم عزیزم. اصلا حسش نیست
- زن: یعنی همه اون دوستت دارم ها دروغ بود؟ یعنی یه عمر که من با یه دروغ گو دارم زندگی می کنم
- زن: یعنی از فردا باید بیفتم دنبال طلاق و وکیل و شکایت و....
- مرد: باشه عزیزم شادش می کنم

زن: چرا؟!!

مرد: چون دوست دارم عزیزم

زن: پس ... سه دو..... یک

(مرد به بالای تخت می رود و فریاد میزند)

مرد: بنده با افتخار اعلام میدارم که طی قولی که به همسر خود داده بودم امروز به نزد رئیس اداره رفته و با التماس فراوان حقوق و اضافه کار خود را مطالبه نمودم و به ایشان عرض کردم که به خانومم قول داده ام که او را به مسافرت ببرم،ایشان هم بزل لطف کرده و با درخواست من موافقت و علاوه بر آنها ده روز مرخصی به بنده میزول فرمودند

زن: نه ه ه ه ه ه ه ه وای عزیزم چه خبر خوبی. تو بهترین شوهر دنیا هستی (شروع به شماره گیری با تلفن همراه می کند) آه نمی گیره

مرد: با تلفن خونه بزن عزیزم

زن: بی کلاسیه. آها گرفت. سلام خاله جون مرسی به خاطر شوهری که برام گرفتی. ساعت؟ نمی دونم خاله جون. الو الووو. (رو به مرد) چرا عزیزم؟

مرد: چون دوست دارم

زن: عزیزم گفتی کی قرارہ بریم؟

مرد: فردا صبح عزیزم

زن: (شروع می کند به گریه کردن) نه نه نه

مرد: چي شد عزيزم؟

زن: من آدم بد بختی هستم

مرد: آخه چرا

زن: چون حتی یه لباس هم برای مسافرت ندارم

مرد: خوب از این چیزایی که داری پوش

زن: منظورت اینه که همه ی این دوست دارم ها الکی بود ؟منظورت اینه که تو یه عمره منو سر کار گذاشتی؟من-

مرد: باشه عزیزم فردا قبل از حرکتمون می گیریم

زن: قول؟؟

مرد: قول

- زن: عزیزم گفתי که کی قراره بریم مسافرت؟
- مرد: فردا عزیزم
- زن: وای چقدر من بدبختم. عینه یه کلفت با من برخورد میشه توی این خونه. همش بشور، بساب، پیز
- مرد: عزیزم دیگه چی می خای
- زن: توی اون شهر غریب هر که منو ببینه نمی گه این زن کیه که حتی یه قلم آرایشم نداره؟
- مرد: عزیزم اونم فردا میگیریم. خوبه؟
- زن: چرا؟
- مرد: چون دوستت دارم عزیزم
- زن: مرسی عزیزم تو بهترین شوهر دنیا هستی. حالا قراره که کجا بریم عزیزم
- مرد: کجا؟ مگه تو تا حالا بهش فکر نکردی؟
- زن: نه
- مرد: منم نه
- زن: چه بهتر
- مرد: چرا؟
- زن: چون زندگی بدون تفاهم نمیشه. الان با هم تصمیم می گیریم که کجا بریم
- مرد: پس اول تو بگو
- زن: باید یه جا باشه که یه دل سیر کیف کنیم چون مدت هاست که توی حسرت همچین روزی هستیم
- مرد: اینجایی که می گی کجاست عزیزم؟
- زن: من دوست دارم بریم یه جایی که تا چشم کار می کنه آب باشه -
- مرد: بعدش من و تو بوییم توی آب و سوار یه قایق دو نفره بشیم و -
- زن: هی پارو بزنیم و هی پارو بزنیم و جلو بریم -
- مرد: تا به ساحل برسیم، بعدش یه نگاه به کوه کنیم و
- زن: از کوه بالا بریم و بریم تا به نوک کوه برسیم
- مرد: اونوقت هردومون با اسکی از اون بالا سُر بخوریم و بیایم پایین -
- زن: بعد بغل یه کلبه توی ساحل آتیش روشن کنیم و
- مرد: با همدیگه غروب خورشید رو تماشا کنیم
- زن: من عاشق رفتن خورشید توی آبم
- مرد: منم
- زن: عزیزم اینجایی که قراره بریم اسیم داره؟

مرد: بله که داره عزیزم

زن: آرزوی من اسب سواری توی چمنزاره ,دوست دارم سواره اسب شم و هی باهاش بگردم و باهاش

عکس بگیرم

مرد: کاش اینقدر که اسب رو دوست داشتی از من خوشت می اومد عزیزم

زن: تو چیزی گفתי عزیزم

مرد: عزیزم گفتم تمام این چیزها رو ,توی چند روز آینده می بینی

زن: تو محشری عزیزم(شروع به تماس با تلفن همراهش می شود) آه نمی گیره

مرد: عزیزم از تلفن خونه بزن

زن: بی کلاسیه

مرد: به کی زنگ می زنی ؟می ونی ساعت چنده؟

زن: گرفت.خاله جون گوشیت روی پیغام گیر بود فقط زنگ زدم بگم مرسی با این شوهری که برام پیدا

کردی , (دوباره شروع به شماره گیری می کند) آه نمی گیره

مرد: با تلفن خونه بگیر

زن: بی کلاسیه.آها گرفت .سلام آرزو جون.نه اتفاقی نیفتاده,نه که امشب جشن ماه گرد ازدواجمون بود

کیک و پیتزا سفارش دادیم فردا هم می خوایم به مدت ده روز بریم مسافرت .احتمالا خارج و اون طرفا می ریم

همین.می خواستم یه زحمت بکشی به همه بچه ها بگی .یادت نره فدات شم.بای

مرد: چی شد؟

زن: سخته رو زدن عزیزم

مرد: عزیزم اگه نمی خوای به کسی زنگ بزنی, تا من می رم حمام توام برو ساکت رو ببند

زن: عزیزم ساک من یک ماه که آماده است(ساکش را در وسط اتاق می گذارد)

مرد: پس زحمت ساک منو بکش عزیزم

زن: یعنی تو فکر کردی من کلفتتم . تو زن نمی خواستی کلفت می خواستی .آخه من با این بچه توی شکمم

چطور برای تو ساک ببندم ها؟

مرد: عزیزم مرسی خودم می بندم

زن: چرا؟

مرد: چون دوستت دارم عزیزم

(صدای در به گوش می رسد)

زن: یعنی کی می تونه باشه؟

مرد: چیزی سفارش دادی عزیزم؟

زن : نه.عزیزم برو در رو بازکن

(می رود و با فردی که آنسوی در هست صحبت می کند)

مرد: به به محمد آقا.بفرمایید تو خوش اومدید

صدا: مزاحمتون شدم که بگم فردا اول برجه دو ماهه که کرایه منزلتون عقب افتاده. لطفا اول صبح پرداختش کنید.اینم فیش های آب و برق و گاز و تلفتونه که آوردن دم خونه, شما تشریف نداشتین. عزت زیاد (به اتاق برمی گردد,فیش های زیادی در دست اوست)

زن: کی بود عزیزم؟

مرد: صاحب خونه عزیزم

زن: چی می گفت؟

مرد: هیچی عزیزم.یه چیزایی گفت که مجبور می شیم فردا مسافرت نریم و من به جاش برم مرخصیم رو پس بگیرم و برم سر کارو توام تا غروب توی خواب, سریال ببینی

زن: آخه چرا؟به اون چه ربطی داره که ما می خوایم بریم مسافرت؟

مرد: می خوای ربطش رو بدونی؟؟؟؟می تونم ازت بپرسم پول دو برج کرایه رو که بهت دادم گفتم بدی صاحبخونه چه کار کردی؟

زن: بردم.نبود, منم خرج خونه زندگیش کردم دیگه.

مرد: خونه زندگی یا خودت؟

زن: چه ربطی داره؟

مرد: خوب همین دیگه.ربطش اینه که دو برج کرایه رو که من بهت دادم بدی بهش ,به صاحب خونه ندادی.ربطش اینه که پول آبمون اومده صدویست هزار تومن.پول برقمون اومده نود هزار تومن.پول موبایل شما هر هفتش می شه ۱۴۰ هزار تومن. به اضافه ی پول آرایش و رخت و لباس و خوراکی که شما با گوشتون سفارش می دین, می شه چهارصد پونصد هزار تومن. یعنی بااین اوصاف نه تنها مسافرت نمی ریم بلکه باید این یک سال شب تا صبح کار کنم تا از پس این همه قرض بر بیام .تو هیچ می دونی من ماهی چقدر حقوق می گیرم که اینقدر- زن: هیس الان همسایه ها می فهمند چقدر حقوق می گیری

مرد: ای مرده شور بیره این همسایه ها و دوستان رو که که این بلا رو سر من آوردن

زن: یعنی تو داری با من دعوا می کنی؟یعنی همه اون حرفا دروغ بود یعنی تو منو دوست نداری

مرد: کاش اونقدر که من برای تو می مردم توام یه کم برای من تب می کردی,که اگه می کردی آتیش توی این خونه نمی نداختی و این بلا رو سر من نمی آوردی.به خدا خسته شدم .کم آوردم

زن: یعنی مسافرت نمی ریم، حالا من به دوستانم چی بگم؟

مرد: بهشون بفرمائید خبر مرگمون قرار بود که بریم مسافرت و لی با خرجایی که شما تراشیدیت، اگه تمام حقوق و اضافه کاریمم بدم، بازم برای خوردو خوراکمون کم می اریم چه برسه به مسافرت و سوار قایق شدن و پارو زدن و از کوه بالا رفتن و با اسکی پایین اومدن و سوار خر شدن

زن: اسب عزیزم، در ضمن تو اصلا نمی دونی کلاس چیه. هر چقدر هم که سعی کردم عوضت کنم نشد، یعنی خودت نخواستی که نشد. منم دیگه تحمل این زندگی رو ندارم.

مرد: (درب اتاق را باز می کند و سوئیچ را به او می دهد) برو و وقتی دیدی می تونی با یه مرد بی کلاس و دموده زندگی کنی برگرد

زن: عمرا (می رود و بعد از چند ثانیه مرد او را صدا می کند)

مرد: عزیزم

زن: (با عجله بر می گردد) می دونستم پشیمون می شی عزیزم

مرد: ساکت رو جا گذاشتی

زن: (گریه می کند و از اتاق خارج می شود. مرد نفس عمیق می کشد و به روی تخت دراز می کشد. نور می رود)

پژمان شاهوردی